

داستان داراب در شاهنامه و داراب نامه

رضا ستاری

عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران

چکیده:

داراب نامه طرسوسی که در قرن ششم نوشته شده، از جمله کتاب هایی است که داستان داراب، پسر بهمن، را به طور کامل روایت کرده است، ولی تفاوت هایی در روایت طرسوسی با روایت فردوسی از این داستان وجود دارد که موضوع این نوشتار است. در این نوشتار، به همراه خلاصه ای از دو روایت که با هم مقایسه می شوند، تفاوت های آن ها بیان می شود.

در داراب نامه با شگفتی ها و خوارق عاداتی مواجه می شویم که در شاهنامه از آن خبری نیست. این شگفتی ها به روایت طرسوسی فضایی اسطوره ای می دهد و داستان داراب را شبیه داستان گرشاسپ می کند. هم چنین رفتار و منش داراب بر تخت شاهی در داراب نامه بهادرانه و قلدرمآبانه است در حالی که در شاهنامه رفتاری شاهانه دارد.

واژگان کلیدی: اسطوره، پیکارسک، داراب نامه، روایت داستانی، ساختار، شاهنامه.

مقدمه:

کهن ترین نوشته ای که به دست ما رسیده و نام داراب را در آن می توان یافت، کتاب بندهش است که از دارای چهارآزادان یاد می کند و مدت حکومتش را دوازده سال می داند. (دادگی، ص ۱۵۶) پس از اسلام کتاب های فراوانی را می توان نام برد که

دست کم به بخشی از داستان داراب اشاره‌ای کرده‌اند، از جمله ترجمه تاریخ طبری، *مجمل التواریخ والقصص*، آثار الباقیه، *سنی الملوک الارض والانبیاء* و... داستان داراب در این کتابها به طور کامل با هم همخوانی ندارد و گاهی تفاوت‌هایی در پاره‌ای از بخش‌های آن به چشم می‌خورد. این نوشتار می‌کوشد تا با مقایسه داستان داراب در شاهنامه فردوسی و داراب نامه طرسوسی، همانندی‌ها و تفاوت‌های این دو روایت را باز نماید.

بررسی و تحلیل:

کتاب داراب نامه که در قرن ششم هجری نوشته شده، به کوشش شادروان دکتر ذبیح‌الله صفادر دو جلد به چاپ رسیده است و دارای مقدمه‌ای در هفده صفحه درباره نام داراب نامه، موضوع داستان و اطلاعاتی در باره نویسنده کتاب است، به همراه معرفی نسخه‌هایی که در تصحیح از آنها سود برده است.

آن گونه که از نام کتاب بر می‌آید، موضوع این کتاب باید داستان داراب، فرزند بهمن (اردشیر)، باشد اما داراب نامه فقط داستان داراب نیست. این کتاب را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: ۱) داراب نامه، که داستان داراب، پسر بهمن (اردشیر)، در آن آمده است. ۲) داستان اسکندر، که سرگذشت مختصر اسکندر جهان‌گشا را از آغاز حیات تا رسیدن به پادشاهی در بر می‌گیرد. ۳) داستان کامل پوراندهخت (روشنک)، دختر دارا، که در این بخش شرح جنگ‌ها و ماجراهای او با اسکندر آورده شده است. نویسنده، همه این سه بخش را در ذیل سرگذشت داراب آورده است. (طرسوسی، ص ۲۶)

شادروان دکتر صفا درباره نویسنده کتاب می‌نویسد: «نویسنده این کتاب بی تردید یکی از راویان داستان داراب بوده است و همه جا خود را مؤلف اخبار و گزارنده اسرار ابوطاهر طرسوسی (در بعضی نسخ طرسوسی) یاد می‌کند. در آغاز کتاب «استاد فاضل کامل ابوطاهر [ابن محمد] ابن علی بن موسی الطرسوسی أسعده الله فی الدارین» معرفی

شده است. راجع به این ابوطاهر طرسوسی اطلاع کاملی نداریم جز آنکه می‌دانیم داستان‌گزاری بود که چند قصه را روایت کرد» (طرسوسی، ص ۲۶) در آغاز، طرح کلی دو روایت را به همراه همانندی‌ها و تفاوت‌هایی که در آنها دیده می‌شود می‌آوریم و سپس چند نکته بایسته را در باره این دو روایت یادآور می‌شویم.

داستان داراب در شاهنامه، با ایجاز ویژه استاد توس، در ۴۶۸ بیت سروده شده است، اما این داستان در داراب‌نامه با آب و تاب و شاخ و برگ‌های بیشتری در ۳۸۳ صفحه آمده است.

دیدگاه پژوهشگرانی که به این اختلاف در روایت توجه کرده‌اند، یکسان نیست. برخی بر این باورند که داراب‌نامه بی‌گمان مبتنی بر روایات کهن بوده و فردوسی به اختصار به آن پرداخته است. (صفا، ص ۵۴۴) برخی دیگر می‌گویند: «چهار چوب این منظومه [؟] از فردوسی گرفته شده، منتها از انبوه بزرگ افسانه‌های نابخردانه انباشته و پر شده است.» (مول، ص ۵۸)

شاید بتوان گمان‌های دیگری نیز در این باره داشت. یک گمان می‌تواند این باشد که کوتاهی داستان داراب در شاهنامه به پیروی از مآخذی است که فردوسی برای سرودن شاهنامه خود در دست داشته و آن گونه که منش اوست چیزی بر آن نیفزوده است. یا می‌توان گفت که این داستان چون دست به دست و نسل به نسل در میان داستان‌گزاران گشته، چیزهایی بر آن افزوده شده و سرانجام به شکلی در آمده که در داراب‌نامه می‌بینیم و حتی شاید بتوان گفت که داراب‌نامه براساس داستان گرشاسب در گرشاسب‌نامه اسدی توسی ساخته شده است که در این نوشتار به شباهت‌های این دو داستان نیز پرداخته خواهد شد.

چگونگی زادن و پروردن داراب در هر دو روایت با اختلافی اندک، یکسان است و اختلاف اساسی از آن پس پدیدار می‌شود. در هر دو روایت، همای، مادر داراب، از پدرش اردشیر (بهمن) آبتن می‌شود. تنها در نسخه «ک»، همادختر سام چارش، ملک مصر، دانسته شده است، که شادروان دکتر صفا آن را الحاقی می‌داند. (طرسوسی،

پی‌نوشت ص ۶) در شاهنامه مرگ اردشیر در اثر بیماری دانسته شده است و او پیش از مرگش، همای را تا به دنیا آمدن فرزندش داراب، جانشین خود معرفی می‌کند و به گفته فردوسی، ساسان، پسر اردشیر، با شنیدن این خبر

به دو روز و دو شب به سان پلنگ زایران به مرزی دگر شد ز ننگ

(فردوسی، ج ۳، ص ۳۵۲، ب ۱۷۷)

و در آنجا چوپانی پیشه می‌کند و دیگر به شهر و دیارش بر نمی‌گردد. اما در داراب نامه آمده است که اردشیر در نبرد با اژدها، در دهان اژدها ناپدید می‌شود و چون ساسان، پسر اردشیر، به هندوستان رفت و دیگر برنگشت، به پیشنهاد رشنواد که در شاهنامه دستور هماست و در داراب نامه اتابک وی، و پذیرش آن از سوی دیگران، همای بر تخت شاهی می‌نشیند و در هر دو روایت همای پس از بر تخت نشستن آهنگ آن می‌کند که به دنیا آمدن داراب را از دیگران پنهان کند؛ اما دلیل آن در دو روایت کمی متفاوت است: در شاهنامه برای این است که هما «همی تخت شاهی پسند آمدش» (فردوسی ج ۳، ص ۳۵۵، ب ۱۱) اما در داراب نامه همای می‌گوید: «از طعنه و تهدید خلق اندیشه کنم که زن بی شوهر پسر از کجا می‌دانسته پسر است؟! چگونه آورد؛ و دیگر نباید که اگر پسر باشد تاج و تخت از من رباید.» (طرسوسی، ص ۱۰) داراب پس از به دنیا آمدن با شیر دایه پرورده می‌شود؛ با این تفاوت که در شاهنامه همای به درباریان می‌گوید که کودکش پس از زاده شدن در گذشته است؛ اما در داراب نامه چیزی در این باره گفته نمی‌شود. در داراب نامه، داراب شش ماهه است که با گورهای گرانمایی در صندوقی، که درودگری به فرمان همای می‌سازد، جای می‌گیرد و به فرات افکنده می‌شود؛ حال آنکه در شاهنامه این داستان در هشت ماهگی داراب پیش می‌آید. در هر دو روایت، گازی فرزند از دست داده، صندوق را از آب بیرون می‌کشد و با خود به خانه می‌برد و داراب را به فرزندی می‌پذیرد. در داراب نامه دایه و قرآشی که صندوق را به آب انداخته‌اند، به چاهی افکنده می‌شوند تا این راز سر به مهر بماند؛ اما در شاهنامه از دو نگهبانی که در پی صندوق می‌روند تا سرنوشت آن را برای هما بازگویند، خواسته

می‌شود که داستان را برای کسی نگویند.

در هر دو روایت، گازر، چون کودک را از آب گرفته است، نام داراب بر وی می‌نهد. گازر و همسرش در هر دو جا به شهر دیگری می‌روند تا به طور ناشناس و با فروش گوهرهای درون صندوق زندگی راحتی برای خود فراهم کنند. در داراب نامه، داراب پس از بالیدن شگفت‌آورش، چندی در کار گازری به گازر کمک می‌کند؛ اما در شاهنامه، داراب از این کار گریزان است و دلش میل به تیر و کمان دارد و هر چه گازر او را سرد می‌گوید سودی ندارد و از گازر می‌خواهد که او را به فرهنگیان سپارد تا زند و اوستا آموزد. در داراب نامه، داراب پس از کشتن غلام گازر که او را به فرمان گازر به گازری فرا می‌خواند، سرکشی می‌آغازد اما در شاهنامه در پی پریشی که از دوده و دودمانش می‌کند و شباهت خود را با گازر انکار می‌نماید.

در شاهنامه، داراب پس از آموختن آیین سواری و رزم به نزد مرزبان می‌رود و با او در نبرد با رومیان همراه می‌شود و پس از مرگ مرزبان به همراه رشنواد، دستور و فرستاده‌های که به جنگ رومیان آمده است، با دلاوریهای فراوانی که از خود نشان می‌دهد به نزد همای راه می‌یابد و به هنگام دیدار مادر بود که: «ز پستان مادر بی‌پالود شیر» (فردوسی ج ۳، ص ۳۲، ۱۴۲) همای پس از چندی با نشانه‌هایی فرزند خود را باز می‌شناسد و او را به تخت پادشاهی می‌نشانند. در داراب نامه، گازر پس از کشته شدن غلامش به دست داراب، به نزد والی شهر که ستمگری است مردود نام شکایت می‌برد و از او داد می‌خواهد. مردود کسانی را برای آوردن داراب می‌فرستد که همگی به دست داراب کشته می‌شوند و در حملهٔ مردود به داراب است که داراب پس از دلاوری‌ها و هنر ورزیهایی چند به دست لشکریان مردود گرفتار می‌آید، اما با پایمردی زن مردود از مرگ می‌رهد. سپس مردود به پیشنهاد همسرش، طالع داراب را می‌بیند و پی می‌برد که او پادشاهی بزرگ خواهد شد و از آنجا که داراب خود را فرزند گازر نمی‌داند، به دروغ به داراب گفته می‌شود که او فرزند آنهاست و پدر و مادر راستین او مردود و جفتش هستند. مردود چهار سال به همای خراج نداده است و همای لشکری انبوه را برای سرکوبی او

گسیل می‌کند. در نبردی که رخ می‌دهد، داراب لشکر همای را که به سرکردگی دلاوری به نام ضحاک می‌جنگند، شکست می‌دهد. ضحاک جان به در می‌برد و خود را به همای می‌رساند و داستان دلاوریهای داراب را برای او باز می‌گوید. همای در گمان می‌افتد که شاید این دلاور فرزند به آب داده‌اش باشد. از این رو، داراب را به نزد خویش فرا می‌خواند و با دیدن او شیر از پستانش می‌جوشد. رشنواد بر آن می‌شود که از نژاد داراب جستجو به میان آورد تا او را بشناسد. داراب گمان می‌برد که او را به بند برده‌اند. لذا می‌گریزد و فرستادگان همای را که به دنبال او روانه می‌شوند، می‌کشد. سرانجام همای خود به سراغ داراب می‌رود و او را به همراه خود به کاخش می‌آورد و بر سر خوانش می‌نشانند. دسیسه‌گران دربار بر داراب می‌شورند. همای فرزند خود را می‌شناسد اما از ترس این که سخن او را استوار ندارند، دم فرو می‌بندد و به داراب می‌گوید فعلاً از نزدش برود. از اینجا سفرهای دراز و دیر پای داراب به عمان و دریابار و... آغاز می‌شود که حدود دویست صفحه از متن داستان را در بر می‌گیرد و در این سفرهاست که داراب ماجراهای شگفتی را با دلاوری فراوان پشت سر می‌گذارد، تا اینکه سالها بعد به ایران باز می‌گردد.

هنگامی که داراب به ایران باز می‌گردد همای سرگرم جنگیدن با سپاه روم است که به ایران تاخته‌اند. داراب به کمک مادر خویش همای می‌شتابد و در نبرد رومیان را شکست می‌دهد و قیصر روم را به بند می‌کشد و سپس بر تخت شاهی می‌نشیند. شاهنامه، داراب پس از بر تخت نشستن دستور می‌دهد تا گوزن روم و هند، شهر داراب گرد را برای او بسازند، اما در داراب نامه با مزدوری هفتاد هزار نفر از باز ماندگان لشکر روم و همراهی قیصر که گز به دست خویش می‌سرت و با گز و خشت استاد را یاری می‌داد» (۱۱ طرسوسی، ۴-۳۵۳)، کاخی بزرگ از میان آب سر بر می‌آورد و قیصر نیز از غصه و رنج این کار جان می‌دهد. پس از آن در هر دو روایت، شعیب تازی با یکصد هزار سپاهی از دشت نیزه‌وران (عربستان) به ایران می‌تازد؛ با این تفاوت که در داراب نامه، شعیب به خواست و تحریک برادر قیصر این کار را پیش می‌گیرد و در شاهنامه

سخنی از برادر قیصر نیست. در هر دو روایت، داراب پس از شکست دادن شعیب به روم لشکر می‌کشد و فیلقوس^۱، قیصر روم، را شکست می‌دهد و دخترش ناهید را به زنی می‌گیرد و پس از اندکی به خاطر بوی بد دهانش، او را که به اسکندر آبتن است به نزد پدر بر می‌گرداند. در هر دو روایت، پس از مرگ داراب، فرزندش دارا بر تخت می‌نشیند؛ با این تفاوت که در شاهنامه مدت حکومت داراب دوازده سال است ولی در داراب نامه از مدت حکومت وی سخنی در میان نیست.

در اینجا به مهمترین تفاوت‌های ساختاری این دو روایت می‌پردازیم.

نخستین چیزی که در داراب نامه جلب توجه می‌کند، شگفتی‌ها و خوارق عاداتی است که داراب در سفرهای خود به سرزمینهای دور (جزایر عمان، دریا بار، یونان و...) با آنان برخورد می‌کند؛ به عنوان نمونه، به آدمیان یک چشمی بر می‌خورد که شاخی در میان سر دارند (طرسوسی، ص ۲۵۸)؛ به سنگی باز می‌خورد که سوخته آن، چشم ناینارا بینا می‌گرداند (طرسوسی، ص ۲۸۳)؛ بتی را می‌بیند که در جزیره‌ای ساکن است و پاسخ پرسشهای کسانی را که به دیدارش می‌روند می‌دهد، از آینده آگاهی دارد و هر بار که آن را به دریا می‌اندازند دوباره به جای نخستین باز می‌گردد. (طرسوسی، ص ۲۳۸) این شگفتی‌ها و ماجراهای دیگری از این دست، که جای جای در داراب نامه دیده می‌شود، فضایی اسطوره‌ای به این داستان می‌بخشد و آن را شبیه داستان گرشاسب در اوستا و تا حدود بیشتری گرشاسب نامه اسدی طوسی می‌کند؛ چرا که گرشاسب نیز در سفرهای خود به توران و هند و آفریقا و جزایر هند با شگفتی‌های فراوانی روبه‌رو می‌شود. در شاهنامه که داستان داراب به بخش تاریخی آن مربوط است، غیر از تنها موردی که در آن رشنواد سه بار از ایوان ویرانه‌ای که داراب از رعد و برق و باران در زیر طاق آن پناه گرفته بود خروشی می‌شنود:

برین شاه ایران نگهدار باش

که ای طاق آزرده هشیار باش

(فردوسی، ج ۳، ص ۳۶۳، ب ۱۶۲)

نشانی از آن ماجراهای شگفت داراب نامه نیست. ژول مول معتقد است این حکایت

های شگفت آور را دریا نوردان کرانه‌های خلیج فارس به داستانهای ایرانی وارد کرده‌اند. (سول، ص ۳۷)

تفاوت دیگری که در دو روایت، این داستان به چشم می‌خورد، رفتار و منش داراب است. در روایت طرسوسی، رفتار و منش داراب به تخت پادشاهی بیش از آنکه شاهانه باشد، بهادرانه است. او چندان در بند تشریفات و تکلفاتی نیست. در عموم در رفتارهای پادشاهان قدیم سراغ داریم، نیست. رفتار داراب پس از آگاهی از کشته شدن پادشاه، نمونه‌ای از این دست است:

آن مرد خدمت کرد و گفت ای شاه عالم رشواد را شعیب تازی بکشت! داراب چون این سخن را بشنید اندر ساعت اسپ خواست و جوشن و خود و... پوشید، پس کمر بر میان بست و خود بر سر نهاد و تن در میان آهن نهد و کوبال برگردن نهاد و سپاه را گفت شما در قنای من بیاید که من رفتم! تنها خروشان چون شیر برفت. (طرسوسی، ۳۶۰)

یا آنجا که هر مقابل، بزرگات بر سر نهاد، و کوبال برگردن نهاد، و سپاه را گفت شما در قنای من بیاید که من رفتم! (طرسوسی، ص ۲۶۴-۵)

داراب آن گرز را برداشت و بر بالای سر برد و جنابید و گفت منم داراب این اردشیر... هر که از شما سر بر دارد بدین گرز سر او چون سر مار بکوبم... هر که را ضربت کوبال من نمی‌باید، گو فضولی مکن! (طرسوسی، ص ۲۶۴-۵)

اما در شاهنامه رفتار داراب، شاهانه است و از آن رفتارها نمی‌توان نمونه‌ای به دست داد. شاید از آنجا که داستان‌گزاران داستان را برای عامه مردم بازگو می‌کرده‌اند، چندان به ظرافت‌ها و باریک بینی‌هایی از این دست توجه نداشته‌اند و حتی این گونه داستان‌پردازی شوق و شور بیشتری را در مردم برای شنیدن و پی‌گیری داستان بر می‌انگیخته و آنان را خوش‌تر می‌افتاده و بازار داستان‌گزار را گرم‌تر می‌کرده است؛ هر چند از دیدی دیگر این رفتارها از داراب، که تربیتی درباری ندارد، پذیرفتنی و توجیه‌پذیر می‌نماید.

نکته دیگری که باید به آن اشاره شود، اضطراب سبکی^۲ است که در نامه‌های نقل

شده در داراب نامه به چشم می‌خورد. در سر آغاز این نامه‌ها، نویسنده، نه تنها از عبارات عربی، که گاهی از آیه‌های قرآن نیز سود می‌برد. (طرسوسی، ص ۳۵۸) این موضوع، با توجه به زمان وقوع داستان که پیش از اسلام است، قابل توجیه نیست. این ناسازی افزون بر این که نمایانگر دست بردن داستان‌گزاران در داستان تواند بود، نشان دهنده بی‌توجهی به حقیقت‌نمایی^۳ در داستان نیز هست که باعث می‌شود داستان برای خواننده کمتر باورپذیر شود؛ حال آنکه در شاهنامه حتی از واژگان عربی چندان اثری نیست. هر چند نباید مخاطبان این گونه داستانها را که معمولاً عوام‌الناس مسلمان بودند و نیز زمان بازگو کردن آن را نادیده گرفت.

همچنین با توجه به شیوه داستان‌گویی داراب نامه که مبتنی است بر ماجراهای گوناگونی که در طی سفرهایی برای قهرمان داستان پدید می‌آید، می‌توان این داستان را با داستانهای عیّاری یا پیکارسک (picaresque) که در قرن شانزدهم در اسپانیا مرسوم شد مقایسه کرد، چرا که در داستانهای پیکارسک نیز خواننده با ماجراهای گوناگونی مواجه می‌شود که در زندگی یک قهرمان پدید می‌آید. (شمیسا، انواع ادبی، ص ۴-۱۵۳ و مقدماتی، ص ۸-۲۲۷)

نتیجه:

بررسی تطبیقی داستان داراب در شاهنامه فردوسی و داراب‌نامه طرسوسی نشان می‌دهد که اولاً داستان مذکور در دو اثر دارای همانندی‌هایی است و ثانیاً در کل داستان دو روایت متفاوت وجود دارد. داستان داراب در شاهنامه با اختصار و ایجاز آمده، در حالی که در داراب‌نامه طرسوسی تفصیل بیشتری دیده می‌شود. یکی از تفاوت‌ها در رفتار و منش داراب است که در شاهنامه رفتار او شاهانه است اما در داراب‌نامه رفتاری بهادرانه دارد.

نتیجه آنکه رفتار و شخصیت حماسی و پهلوانی داراب در شاهنامه عیار منشانه و قهرمانانه است اما در داراب‌نامه طرسوسی رفتار او را می‌توان باشخصیت‌های

داستان‌های عیّاری مقایسه کرد که ویژگی‌های حماسی در آن کم‌رنگ شده است.

توضیحات:

- ۱- شادروان دکتر صفا شکل درست این کلمه را با فاء می‌داند نه با قاف. (صفا، ص ۵۴۴، پی نوشت شماره ۳)
- ۲- «استفاده از مختصات زبانی (و حتی فکری و ادبی) دوره‌های متفاوت در یک متن ارزش ضد سبکی است و باعث اضطراب سبک می‌شود.» (شمیسا، کلیات سبک‌شناسی، ص ۱۰۰).
- ۳- «Verisimilitude یعنی شباهت به حقیقت. آثار ادبی در صورت تخیلی بودن هم باید ظاهر واقعی و حقیقی داشته باشند... اگر نویسنده کارش را خوب انجام داده باشد، خواننده به خوبی می‌تواند به تصویری از واقعیت دست یابد.» (Cuddon, p.705)

منابع و مأخذ:

- دادگی، فرنیغ، بندهش. گزارش مهرداد بهار. تهران: توس، ۱۳۶۹.
- شمیسا، سیروس. انواع ادبی. تهران: فردوس، ۱۳۷۳.
- شمیسا، سیروس. کلیات سبک‌شناسی. تهران: فردوس، ۱۳۷۳.
- صفا، ذبیح‌الله. حماسه سرایی در ایران. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- طربوسی، ابوظاهر. داراب‌نامه، ج ۱. به کوشش ذبیح‌الله صفا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۹.
- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه، ج ۳. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: نشر داد، ۱۳۷۴.
- مقدادی، بهرام. فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی از افلاطون تا عصر حاضر. تهران: فکر روز، ۱۳۷۸.
- مول، ژول. دیباچه شاهنامه. ترجمه جهانگیر افکاری. تهران: کتاب‌های جیبی، ۱۳۶۹.
- Cuddon, J.A. *A Dictionary of Literary Terms*. penguin Books, 1984.